

قصیده رائیه

(لفة العرب) و دونك الان قصیده زینة شعراء ایران فی هذا اليوم :

سری کهو اجلذوق است صاحب افکار درون فلسفه ماند بنقطه پرکار
 دماغ شاعر و شعر است شمع پروانه که بالطبیعه بر اطراف آن شود سیار
 بجدبه هلی غریزی که هست در خورشید زجنب هیئت سیار گسان بود ناچار
 نهال تازه و انکاه منع او ز نمو زبان شاعر و انکاه وقفه در گفتار
 چو آب جمع شود در جور ناچار است بی خروج ز مخزن ببل شود بیخار
 تخیلی که مرا همراه است و زان دارم تنی معذب و جانی غمین دلی افکار
 زنوک خامه ا کر روی نامه تشینند شیشه باشد بر جس نغمه در مزار
 چرا انکویم کاین کرد کرد گنبد خاک چو کار خانه تندی بود جنایت بار
 چرا انکویم در این سراچه پر شور بجز فجایع جانسوز نیست اندر کار
 چرا خوش نگردد ز دود آه شمس چرا اسقوط نگردد ز سیر خود اقمار
 نهاده نام تمدن بشیمه که توان بدان وسیله برند از میانه حق صغار
 همان سیاست غرب و مناسبت دول مگر نه مرصد صید است دامگاه شکار
 بی سهولت غصب حقوق سرعت قتل رماح شعله فشان بین و مرکب طیار
 یگانه معدن جور است دهر سر تاسر بخیر چون شده بد نام کُرک آدبخوار
 فقط عناصر پاکی است عنر خواه بشر بدین جرائم زشت جهان بد کردار
 وجود عده از عالمان انسان دوست اگر شود در این خاکدان کینه شعر

نمید بهای پشیزی حیاترا بجهان
 بدین ذوات مقدس سزد که گوی زمین
 شمس لامع افلاك عقل معرفتند
 بو پڑا حضرت شمس الشمس عالم قدس
 شعاع شمس بیکسوی ارض میتابد
 ضیاء پاک ضمیرش بهر دقیقه و آن
 بزرگوار وجودی که مهر عاطفه اش
 خوشا بدان نظر پاک و نیت صافی
 که التیام دهد بین سبحة و زنار
 زلف داد رهیرا بخدمتی فرمان
 که یافت گلشن جانم از ان صفای بهار
 برای تهیت جشن محفل ادبی
 ز طبع ناسرله این چند بیت کشت نثار
 نکین حلقه انکشت شرق بحر فخر
 خجسته راد انستاس ستوده اخیار
 مدار فلسفه قطب کمال محور فضل
 که از تو قطر عرب است فخر بر اقطار
 به نیم قرن اثر خدمت تو کاری کرد
 که قرنها ز تو باقی بود همین آثار
 بنای سخن عرب از تو یافت تعمیری
 که طاق کنگرله اش کشت جالب انظار
 لسان توده عرب بسان مرء آقی است
 زدودله کشته از ان با کف توزنک غبار
 خوشا نژاد عرب خرمادیار عراق
 که دیدله مثل تو فرزند مهر بان بکنار
 یکی فزاز مشعش بصفحه تاریخ
 ز نام نامی تو باز مانده در اعصار
 فقط نه نسل عرب اذ تو میکند تقدیر
 تورا رهینه منت بسی نژاد و دیار

ثنا کرت نہ همان روح امر القیس است روان معنی مدح تو میکند تکرار
 ز قبر نابضه و از مزار فردوسی رواست بشکفتد از وجد کونہ کون از ہار
 نسیم لطف تو آراست گلشنی کہ بر آن ترانہ ساز زہر سو ہزار ہاست ہزار
 ہران زبان کہ سپیم است باز بلن عرب ہمد زبان شدہ بر نعمت تو شکر گزار
 منت بسطنتہ حقہ میکنم تبریک کہ سلطنتہ نہ بتخت است و تاج گوہر دار
 مشاعر شعرا و قلوب اہل قلم ممالکی است کہ فکر تو کردہ استعمار
 شہان بقوت سرینزلہ ملک میگیرند بملک خویش تو را کلک دادہ استقرار
 نیافت کشوری از ہیچ قائدی عادل چنانکہ کشور فضل از تو یافتہ نیک بکار
 لذا غرو کشد از صمیم دل خسرو کہ یادراد انستاس زہر بر خور بلر

خسرو

